

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داد نورانی

۲۹.۰۴.۰۹

فریاد

کابل ویران شد،
این ندائست که بر چهر زمان می تاود
قلب گلنام وطن، کابل
ویران شد
سبچه بندان
گرگان دهن خونین اند
یا پلنگانیکه خون می ریزند
کلبه ها، طعنه باد
صف به صف، تل ویرانه بر پا شده است
گرد آن چشم ملک را به کجا سرخ کند
آنسوی عرش خدا؟
تا کجا، باد فشانند رگ خون؟
تا کجا، باد برد زمزمه آه؟
سجاده گران، سبچه بر کابل ما مالیدند
بر همه مهره و اورادیکه تزویر بران منقوش است
دم به دم، گردن یک دختری
یا مادری
بر حلقه آن سبچه چون دار
بردار کشند
پیکر کابلینان،
بی صدا، ساکت و خاموش
حلق و گلو آویز است
باغ بالاست که در قعر زمین می سوزد
شعله هایش، بر هاله خونین زمان
نقش غوغای پلنگان و سگان می کرد
"عاشقان" در دل غمخاک
"عارفان" را به صدا می گیرد
فکر بر گنبد ما باید کرد
برق شمشیر زبر کرده ما
بر پلنگانیکه چنگال و دهن خونین اند
بر گرازانی که جز خون دگر پرهیز اند
آه ما بی اثر است
داد و فریاد کجا باید کرد؟
وز زمین تا به کجا؟
آنسوی عرش خدا؟

هر کجا هلهله آه
 بانگ خون خیز بیتیمانیکه، تنها تنهاست
 ای سپردار!
 آسمایی جلیل
 قد برافراز
 تا بلندای زمان
 تا ستیغت ره سرب
 زوزه های که زخمپاره، فرو می آیند
 سدواره قلبم باشند
 سدپولاد
 آسمایی تو فراموش مکن،
 کابلیان عز و جلال تو به سر لوحه افلاک برند
 چمچه مست، مست حنا برموج است
 من دگر اشک نویسم؟
 یا که دندان به جگر جولانم
 بر غزالان سیه چشم شکوه بیکر تو
 گرگ ها مست و دهن پر خون اند
 ترکتازانه ترا می تازند
 هموطن:
 کاکل کابل تو
 عطرگلفام
 که اندوده زخون است و
 ز اشک است و ز آه
 بردر کابل ویرانه زدند
 با نگاه های مسلسل
 مو به شانه زدند
 تکه سوخته دستی که شاید قلمی
 تکه سوخته پای که شاید قدمی
 خنده مرده نما
 هاله آهی که دود است و
 در دود پیوسته سکوت است و سکوت
 این یکی منظره ای کابل ماست
 باز چنگیز مگر؟
 بهر تاراج تو ای گلشن سبز
 که چه گویم که خدا داد سنت

آتشی بردل تاریخ تو، یکباره دگر افشاند؟
 روح تاریخ تو تسلیخ کند؟
 نه، نه
 تموچن به هلاکو ز ترحم صدا می دارد
 درس وجدان فرا می دارد
 چشم اسکندر و اسکندریان
 بر عزای تو، آه و غم میبارد
 تیمور از وحشت ویرانه تو
 آ...ی مردم
 پرده های ز عطوفت، می شمارد، می شمارد
 وای بر آنانیکه گویند دگر
 شب کابل ما تاریک است
 نور از زخم شما کابلیان تا به کجا باید رفت
 آنسوی عرش خدا؟
 گر که هفت آسمان
 هر یک هفتاد و دو بار
 بردر و دوش زمین سجده زند
 کابلیان،
 کاروان زنف و نفرین و لعن

برزبريش شما خواهند بست
گردن کرکسی و خوکی تان
بر سر دار وطن خواهند برد
بر سر دار وطن خواهند برد
